سید جمال الدین افغانی

ملک الشعرای بهار

اینروزها بمناسبت نقل استخوانهای مرحوم سید جمال الدین از استنبول بخاک‏ افغانستان،غوغائی در مطبوعات ایران راه افتاده و احساساتی بحرکت آمده است.

در این‏باره جمعی از دوستان عقیدهء مرا خواسته‏اند و مکرر از من میپرسند که‏ ایا سید جمال الدین ایرانی نبوده است؟آیا دولت افغانستان حق داشته است استخوانهای‏ یکنفر از ایرانیان را بی‏اجازهء کسان او و بدون میل ایرانیان بخاک خود نقل کند؟

اتفاقا چند شب قبل در حضور اعلیحضرت همایونی و جناب نخست وزیر و جمعی‏ از افاضل و دانشمندان این معنی مطرح بود و من آنجا عقیدهء خویش را در همین باب‏ معروض داشتم و اینک بار دیگر در اینجا میگویم:

1-معلوم نیست سید جمال الدین واقعا از مردم ایران است یا از مردم افغانستان‏ و براستی منکه نویسندهء اینمقال هستم نمیتوانم قسم بخورم که مشار الیه اهل کجاست‏ و یا در کجا متولد شده است!

زیرا از یکطرف جماعتی سادات در قریهء«اسدآباد»از قراء همدان زندگی‏ میکنند که نام خانوادهء خود را«جمالی»نهاده و نسب خویش را بسید جمال مومی الیه‏ میرسانند-و از طرف دیگر مرحوم شیخ محمد عبده که از فضلا و علمای قاهره و خود از تلامذهء سید بود شرح‏حالی از سید جمال الدین نوشته و نام پدر او و مسقط الرأس‏ ویرا ذکر میکنند و آنانرا از مردم«اسعدآباد»من توابع کابل میداند و میگوید که‏ سید تحصیلات خود را هم در افغانستان بپایان آورده است.

در روزنامهء کاوه منطبعهء برلین این ادعا رد شده و مدلل میدارد که سید از مردم‏ ایران بوده و«افغانی»تخلص شعری او است.

دیگری میگوید که چون سید میخواست در هند و مصر و نقاطی که زیر نفوذ انگلستان بوده است و یا در ممالکی مانند ایران و عثمانی آسوده زیس کند خود را از مردم افغان شمرده است.

میرزا آقا خان کرمانی حاج محمد حسین امین الضرب سید جمال افغان میرزا لطف اللّه شریف خان(؟) (شخص ایستاده تراب خادم)با لباس عربی منشی سید جمال 2-مردم سید مرحوم را از بزرگترین فلاسفه و از نوابغ و بزرگان شمرده‏اند و شک نیست که سید در مسائل سیاسی و اجتماعی دارای غریزهء کامل و افکار عالی‏ و اطلاعات‏رسائی بوده و خود او نیز از سیاسیونی بوده است که بمقام وزارت و صدارت‏ دلبستگی داشته و بقول محمد عبده مشار الیه مدتی در افغانستان بوزارت محمد اعظم خان‏ مشغول بوده است،ما نیز اطلاع داریم که سید بعد از آنکه وارد ایران شد با ناصر الدین شاه خلوتها کرد و نسبت بشاه وفاداریها بروز داد و سفری هم برای بند و بستهای پلتیکی بپطزبورغ رفت و بعد از بازگشت از آنسفر مورد بیمهری شاه شده‏ او را جبرا از شاهزاده عبد العظیم کشیدند و با لباس پاره از مملکت تبعید کردند!

مدتی نیز سید در هندوستان و قاهرهء و فرهنگستان گردیده و در آنجا بترویج‏ خویش و افکار خویش پرداخت-سپس او را در استنبول می‏بینیم که بهمراهی میرزا آقا خان کرمانی و رفقای ایشان بنشر دعوت«اتحاد اسلام»مشغولند و با علمای نجف‏ و غیر هم مکاتبه دارند و آنان را بعطوفت سلطان عبد الحمید نوید میدهند،و غالب‏ مکاتیب بقلم میرزا آقا خان است که او از قول سید حرف میزند.

از آثار علمی و ادبی سید جز رسالهء که بر رّد طبیعیون(نیچریه)نگاشته و تاریخ‏ مختصری که برای افاغنه بعربی تألیف کرده و نامه‏هائی چند،چیزی ندیده‏ایم.این‏ آثار چندان نمودار مقام فلسفه و نبوغ این ژنی و فیلسوف بزرگ نمیتواند باشد.

یکی از نویسندگان فرنگ دربارهء سید چنین مینویسد:«من با او صحبت‏ کردم از لحاظ علوم او را درجه‏ای ندیدم.لیکن از حیث عظمت و علو نفس و تأثیر نگاه و جذبهء روحی بی‏اندازه سید را قوی یافتم...»

اینک نظریهء من:

ما سید را مردی بسیار عالیمقام و عالم و خدمتگزار بشر(باعتبار امروز) میشماریم،و ازین حقیقت غیرقابل انکار که افغانستان و ایران از لحاظنژاد و فرهنگ جدائی ندارند،نیز چشم میپوشیم و فرض میکنیم که اسدآبادی است نه‏ اسعدآبادی،معذالک ضرورت ندارد که بر سر نقل استخوانهای او با همسایهء دوست خود درافتیم و با ایشان بر سر اینکار بمخاصمت برخیزیم!

ایران-ایران بزرگ که از فرغانه و کاشغر تا پنجاب و دریاچهء ارال و کوه‏ قفقاز و حبال حمرین را از پارسی‏زبانان و تازی‏زبانان پر کرده بود مردان نامی بزرگتر